

# روح یابی سلطنت به روایت تاریخ (۱)



«ابراهیم رضایی»

مردم هیچ حقوقی در برابر حاکمان نداشته و خواسته بجاونابجا و هوس آنها را باید اجرا می کردند. سرپیچی از اوامر ملوکانه مرگ را بدنبال داشت. شاه اسماعیل صفوی زمانی که یکی از توله سگهای او بر اثر لگد آسبی ضایع شد، دستور داد تا آن را در زربفتی ببیچند و دفن کنند و روز بعد علما و فضلا را وادار نمود تا بر سر توله محبوب او خاک بریزند و ادای احترام نمایند که افرادی مانند شیخ علی عرب، قاضی زاده لاهیجی، میرشمس الدین و میرسید شریف از آن جمله بودند.<sup>(۲)</sup>

پادشاه دیگر صفوی یعنی شاه عباس در سال دهم سلطنت خود فرمان ریش تراشی عام داد. این حکم چنان با خشونت و سختی اجرا شد که در بسیاری از شهرهای ایران حتی ریش سادات و صلحا را هم تراشیدند.<sup>(۳)</sup> زمانی که مغولان سراسر ایران زمین را مورد تاخت و تاز و کشتار خود قرار داده بودند سلطان جلال الدین خوارزمشاه که برای تدارک سیاه به «آذربایجان» رفته بود غلامی داشت که فوق العاده محبوب سلطان بود، اتفاقاً غلام را مرگ فرا رسید سلطان در این واقعه بسیار گریست... امر داد تا لشکریان و اُمرا پیاده در تشییع جنازه غلام حاضر شوند و نعش او را از محلی که تا تبریز چند فرسخ بود پیاده همراهی کنند... چون نعش به تبریز رسید امر داد تا اهالی به جلوی تابوت بیرون آیند و بر آن ندبه و زاری کنند و کسانی را که در این عمل قصور کرده بودند مورد بازخواست سخت قرار داد.<sup>(۴)</sup> و در همانجا بود که سلطان مردی را وادار کرد تا زنش را طلاق دهد تا او آن را به نکاح خود در آورد!

در سر تا سر تاریخ ایران جان شهروندان هیچ ارزشی در برابر حکومت نداشتند، مرگ و زندگی آنها در دست شاه و نمایندگان آنها بود. هاردینگ وزیر مختار بریتانیا در دربار قاجار می نویسد: در روزهای اقامت ناصرالدینشاه در لندن زمانی که از زندان «نیویگت» بازدید می کرد اظهار علاقه کرده بود که طرز به دار آویخته شدن یکی از مجرمان محکوم به

آنان که از تجربه های تاریخ نیاموخته اند، محکوم به تجربه دوباره آن خواهند شد. تا مقطع انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ حکومتها و نظامهای سیاسی در ایران حتی به لحاظ صوری تابعی از یک قرارداد اجتماعی و یا میثاقی مردمی نبودند بلکه براساس تیغه شمشیر و یا فراوانی شمشیر به قدرت می رسیدند. به قول حاجی ابراهیم خان کلانتر در حمایت یا عدم حمایت او از خان زند یا خان قاجار که به سر جان ملکم گفته بود: هیچ... یک مشت سرباز غارتگر میدان دارند چه زنده سلطنت داشته باشند چه قاجاریه، فرقی نمی کند.

خواجه نصیرالدین طوسی بر این باور بود که: بنیاد پادشاهی بر دو چیز است، شمشیر و قلم، شمشیر در دست سپاهیان و قلم در دست نویسندگان. شمشیر بدون قلم زور است و ظلم. اما در ایران گویا رسم بر آن قرار گرفته بود که همواره بنیاد حکومتها باید براساس شمشیر و زور باشد، و شمشیر باوران نیز همواره قلمدانها را بر سر صاحبان قلم شکسته و یا زبان و گاهی سر آنها را بریدند و در سایه شمشیرها حکمها صادر کردند. در این گونه نظامهای اقتدارگرا مردم هیچ اختیار و اراده ای از خود نداشتند، اطاعت از حاکم و صاحب قدرت زور بدون دلیل واجب و ضروری بود. خواست و اراده و هوس حاکمان «قانون» بود. جان و مال و ناموس مردم در دست شاه بود و بعد از او که حاکم مطلق و صاحب اختیار بر تمام زندگی مردم بود، لایه های مختلف حکومت و وابستگان و نزدیکان شاه نسبت به لایه های پایین تر از خود قدرت و اختیارات نامحدودی داشتند. وظیفه اصلی مردم تنها اطاعت اوامر ملوکانه و پرداخت مالیات نه برای آبادانی آب و خاک بلکه برای مخارج دربار بود. آنها با پرداخت انواع مالیاتها ناخواسته بر عمر این ظالمان می افزودند و خود جز بیگاری مزدی نداشتند به قول گریشمن: در نظر ملت، تغییر سلسله ها مفهومی جز تغییر مخدومان و بیگاری از مردم نبوده.<sup>(۱)</sup>

اعدام را به چشم ببیند. در زندان به عرضشان رسیده بود که متأسفانه مجرم محکوم به اعدام در دسترس نیست تا در پیشگاه ملوکانه دار زده شود. شاه به سوی یکی از درباریان برگشته و چند کلمه‌ای به زبان فارسی با او صحبت کرده بود، به محض ختم کلام ملوکانه مهمانداران انگلیسی شاه متوجه شده بودند که دو تن از درباریان ایران شخص ثالثی (ایرانی) را که رنگش بشدت پریده بود و ناله و تضرع می کرد کشان کشان پیش می آوردند تا دژخیم انگلیسی او را در حضور پادشاه ایران بدار زند و هوس ملوکانه را که تماشای منظره اعدام به سبک انگلیسی است برآورده کند. مهمانداران بزحمت توانسته بودند شاه را از این فکر غیرانسانی منصرف و مرد بی گناه را از چنگال مرگ حتمی خلاص کنند.<sup>(۵)</sup>

در طول تاریخ ایران می بینیم که از طرف حاکمیت وقت همواره به مخالفان سیاسی تهمتهایی مانند، مزدکی، رافضی، زندقه مرتد، بابی زده شده است و انواع شکنجه‌ها در مورد آنها بکار رفته است. وقتی به ناصرالدینشاه خبر دادند که مجمعی از آزادیخواهان تشکیل شده و روزنامه قانون را منتشر می کنند، بلافاصله به دستور او انجمن را محاصره و اعضای آن را در خانه کامران میرزا زندان می کنند. یکی از آنها بنام حاج سیاح محلاتی به قصد خودکشی خود را از

بالاخانه‌ای که در آن محبوس بود بزیر می اندازد فریاد می زند، ایها الناس به ما هر نسبتی می خواهید بدهید ولی ما را «بابی» نخوانید. تقصیر ما بابی گری نیست.<sup>(۶)</sup>

اعمال انواع شکنجه نسبت به مخالفان و ناراضیان در سر تا سر تاریخ ایران نشان از بیگانگی رهبران یا مردم بوده است. با وجود آنکه فقیه بزرگی چون شیخ مرتضی انصاری از این که «بابیه» را مرتد و یا سزاوار مجازات اعلام کند خودداری می کند، ولی ناصرالدینشاه در حالیکه آنها در آن زمان خطری برای حکومت او نداشتند دستور می دهد تا شمع‌ها یا مشعل‌های سوزان را در سوراخ‌هایی که در بدن لخت آنها ایجاد شده فرو برند.<sup>(۷)</sup> اعمال این گونه شکنجه در ایران بوسیله حاکمیت موجب شد تا الکساندر دوم در روسیه اندکی پیش از مردن به جانشین خود الکساندر سوم وصیت کند به جای اینکه قاتلان را به دار زند، بهتر است همه آنها را به تهران گسیل دارند! او به جانشین خود اطمینان داده بود که عمال دولت قاجار متخصص در امر شکنجه هستند.<sup>(۸)</sup>

وقتی میرزا علی اصغر خان اتابک وزیر ناصرالدینشاه مبلغ ۲۴ کرویر از روسیه قرض گرفت تا با آن پول، شاه به مسافرت اروپا تشریف ببرند، یکی به اتابک گفته بود با این وام هر ایرانی را به یک قران (ریال) فروختی! اتابک گفت: هیچ چیز مگو اگر روسیه شما را خوب بشناسد می فهمد که گران فروخته‌ام و کمتر می دهد!

زمانی که از طرف فارغ التحصیلان دارالفنون از دولت درخواست تشکیل کلوب گردید، ناصرالدینشاه در جواب نوشت: جوانان بسیار بسیار غلط

کرده‌اند که ایجاد کلوب می خواهند اگر همچو کاری بکنند پدرشان را آتش خواهیم زد. حتی نویسنده این کاغذ به اداره پلیس باید مشخص شده، تنبیه سخت بشود که من بعد از این فصولیها نکند. با این حال زمانی که اساسنامه کلوب در ۴۷ ماده نوشته شد در ماده ۳ آن نوشته شد: در آنجا نباید مذاکرات سیاسی و دولتی بشود.<sup>(۹)</sup>

بدنبال سقوط دولت صد روزه سیدضیاء که بدنبال کودتای ۱۲۹۹ بر سر کار آمده بود، نشریات جرأت نمودند مسئله کودتای سیاه را مورد بحث و نگویش قرار دهند. زضاخان با صدور ابلاغیه‌ای به آنها هشدار داد: برای من غیرمقدور است که هر روز در جرید به مقام رفع شبهات برایم... صریحاً اخطار می کنم که پس از این برخلاف ترتیب فوق در هریک از روزنامه‌ها از مسئله [کودتا] ذکری بشود بنام مملکت و وجدان، آن روزنامه‌ها را توقیف و مدیر و نویسنده آن را هر که باشد تسلیم مجازات خواهم نمود.<sup>(۱۰)</sup>

در اطلاعیه سیدالرحمن دیگری که رضاخان صادر کرد نوشت: بعدها قلم مخالفین را می شکم و زبان می برم.<sup>(۱۱)</sup>

مرحوم مدرس در مجلس ششم مشروطه، نبود عدالت، و تعدیات مأموران حکومتی را عامل فرارها و مهاجرت‌ها بر شمرده بود. او در پنجم آبان ۱۳۰۵ در مجلس گفته بود: من در مسافرت‌هایی که کرده‌ام... در اسلامبول، مهاجرین ایرانی را دیده‌ام. در داخله ایران هر جا مسافرت کرده‌ام غیر ایرانی ندیده‌ام. علت معلوم است مردم از جای خراب به جای آباد مهاجرت می کنند. در مسافرت اسلامبول از علت مهاجرت آنها سؤال می کردیم، یکی بواسطه تعدیات مأموران بود، دیگری بواسطه ظلم و تعدی بود... آنها از دست ظلم رفته‌اند. شما اگر می خواهید آنها بر گردند، فقط عدل را حاکم کنید، اگر عدل حاکم باشد آنها خودشان برمی گردند. مدرس سپس به داستان عمر بن عبدالعزیز اشاره کرد و گفت:

یکی از والی‌ها از عمر بن عبدالعزیز پول می خواهد، تا با احداث دیواری در اطراف شهر امنیت آنجا را تأمین کند. عمر بن عبدالعزیز در جواب نه تنها پولی نمی فرستد، بلکه می نویسد:

دیواری از عدل دور شهر بکش اگر این کار را کردی آن شهر در امان خواهد بود. آن والی دوباره از عمر بن عبدالعزیز پول درخواست کرد. خلیفه در جواب می گوید جوابتان را دادم.<sup>(۱۲)</sup>

حکومتگران چون عدالت باور نبودند، مخالفان خود را دربند می کردند و برای ترساندن دیگران از خشونت بهره می گرفتند و در ابتدای حکومت خود دست به کشتار مردم یک شهر می زدند تا سایر شهرها عاقبت مخالفت خود را بدانند. حاکمان چون تحمل افراد منتقد و پرسشگر را نداشتند همواره در اطراف آنها خیلی از متملقان و چاپلوسان دعاگو و چکمه پوش وجود داشته است.

ناصرالدینشاه در سلطنت آباد در عمارت ملوکانه در حال استراحت بود

## سلاطین تا آن جا تحمل مخالفان را نمی کردند که حتی راضی بودند که مملکت بدست بیگانه تصرف و اداره شود ولی رقیبان آنها به قدرت نرسند.

وامنای وی در پایین پای او نشسته و محرمانه با شاه صحبت می کردند. در اثنای صحبت شاه گفت: چرا انوشیروان را عادل می گفتند؟ مگر من عادل نیستم! احدی جسارت نمی کرد که جواب دهد. شاه دوباره پرسید: آیا در میان شما کسی نیست که جواب دهد؟ کسی پاسخ نداد. سکوت آنها موجب ناراحتی بلکه خطر جان همه گردید... آخر الامر حکیم الممالک مرگ را در نظر آورده و با تردید و تامل گفت: قربانت شوم انوشیروان را عادل می گفتند، برای اینکه عادل بود. شاه ابرو در هم کشید و گفت: آیا ناصرالدینشاه هم عادل نیست! احدی جواب نداد. شاه با کمال تغییر جواب داد: ای فلان فلان شده‌ها من یقین دارم که اگر انوشیروان هم مثل شما

الواط رشوه‌خوار نادرست در دور و کنار خود داشت هیچ وقت ممکن نبود که او را عادل گویند. همه جواب دادند: قربانت گردیم، قبله عالم حقیقت را فرمودید.<sup>(۱۳)</sup>

سلاطین تا آنجا تحمل مخالفان را نمی کردند که حتی راضی بودند که مملکت بدست بیگانه تصرف و اداره شود ولی رقیبان آنها به قدرت نرسند. در هنگام هجوم مغولان به ایران، خوارزمشاهیان تمام زندانی‌های مخالف را در حالی که سنگ به دست و پای آنها بسته بودند در رودخانه غرق نمودند تا چنانچه اگر شکست خوردند مخالفان آنها به قدرت نرسند.

محمدرضا شاه نیز با رضایت از انجام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بوسیله بیگانگان، نخست وزیر مردمی خود دکتر مصدق را برکنار و محاکمه و زندان نمود. او حتی غرامت ملی شدن نفت را که بالغ بر ۱۴۷ میلیون لیره بود به انگلیسها پرداخت! پهلوی دوم کار را بجایی رساند که شرکت نفت انگلیس مبلغ ۶۰۰ میلیون دلار از طرف ایران بعنوان سرقفی از اعضای کنسروسیوم دریافت کرد.<sup>(۱۴)</sup> پهلوی دوم در روزی که مصدق از دنیا رفت دستور داد پرچمها بحالت نیمه‌افراشته در آید! البته نه برای فوت مصدق بلکه بخاطر از دنیا رفتن فرماندار کانادا این دستور را صادر کرده بود!

حکومتگران گاهی عنوان ظل الله یافته و یا در پناه دین قرار می گرفتند، همین امر آنها را در برابر اعتراضات مخالفان مصونیت می داد و گاهی تقدس پیدا می کردند. جنبه فرا انسانی بودن شاهان موجب احترام خاص برای آنها می گردید و پیروی از آنها شکل تکلیف بخود می گرفت و شاه را از هر نوع تعرض و مخالفتی در امان می داشت.

آن‌ها برای فریب مردم در پاره‌های موارد تظاهر به رعایت شرع می کردند. آقامحمدخان در لشکر کشی علیه لطفعلی‌خان زند نذر کرد تا چنانچه در جنگ پیروز شود، ضریحی برای نجف بسازد.<sup>(۱۵)</sup>

فتحعلیشاه پس از بازگشت از لشکر کشی به مشهد علیه نادر میرزا، برای تعمیر گنبد حرم حضرت معصومه در قم و کشیدن شبکه طلایی تازه در اطراف آن مبلغی اختصاص داد.<sup>(۱۶)</sup> در سال ۱۲۴۹ قمری مدرسه فیضیه بدستور او ساخته

شد. بنا به نوشته روضه الصفا ناصرلی هر ساله ۱۰۰ هزار تومان هدیه جنسی بین ارباب و وظایف از سادات و علماتوزیع می شد.<sup>(۱۷)</sup>

آقامحمدخان در شب جمعه دستور قتل نمی داد، نماز و روزه‌اش قطع نمی شد و پیاده به مشهد می رفت. اما همین شخص در روز فتح کرمان در حالی که مشغول نماز بود پی در پی دستگیر شدگان را که می آوردند و او در حالی که نماز خود را ادامه می داد، با اشاره به گردن یا گوش یا زبان و بینی به مأموران می فهماند که گوش یا گردن یا بینی او را ببرند و تا پایان نماز او هفتاد نفر مثله شدند. ناصرالدینشاه خود را غلام «رضا» می نامید و از خوردن هر نانی که از گندم انبار غله حرم امام رضا در مشهد پخته نشده بود

سر باز می زد. محمدعلیشاه همه ساله در دهه محرم تکیه برپا می داشت و در شب عاشورا با پای برهنه در کوچه‌ها راه می افتاد و در چهل مسجد شمع روشن می کرد و کتاب دعا به چاپ می رساند. همین شخص در به توپ بستن مجلس حتی از همراهی بیگانه‌هایی به خود راه نداد و در اعدام ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل لحظه‌ای غفلت نکرده بود. مظفرالدینشاه به اتابک اعظم نخست وزیر خود گفته بود: این خدماتی که به من می کنید و به مملکت ایران می کنید البته خداوند او را بی عوض نخواهد گذاشت و ان شاء الله عوض او را هم خدا و هم سایه خدا که خود ما باشیم به شما خواهیم داد.

## جنبه فرا انسانی بودن شاهان موجب احترام خاص برای آنها می گردید و پیروی از آنها شکل تکلیف بخود می گرفت و شاه را از هر نوع تعرض و مخالفتی در امان می داشت.

### منابع

- ۱- ایران از آغاز تا اسلام، گیرشمن، ص ۲۶۹
- ۲- عالم آرای صفوی، ص ۴۸۰
- ۳- احسن التواریخ، روملو، ص ۱۱
- ۴- تاریخ مغول عباس اقبال، ص ۱۴۱-۱۴۰
- ۵- خاطرات سیاسی، هاردنیگ، ص ۱۳-۱۲
- ۶- حیات یحیی، دولت آبادی، ج ۱، ص ۱۲۸
- ۷- دین و دولت در ایران، حامد الگار، ص ۲۵۳
- ۸- خاطرات سیاسی هاردنیگ، ص ۱۳
- ۹- مقدمه نهضت مشروطه، آدمیت، ص ۲۰۲
- ۱۰- تاریخ احزاب سیاسی، بهار، ج ۱، ص ۱۸۸
- ۱۱- تاریخ ۲۰ ساله، مکی، ج ۱، ص ۱۴۳
- ۱۲- مدرس، مکی، ج ۲، ص ۷۶۶
- ۱۳- تاریخ تحولات سیاسی، مدنی، ج ۱، ص ۴۲۰
- ۱۴- تاریخ ۲۵ ساله، نجاتی، ج ۱، ص ۸۷
- ۱۵- ناسخ التواریخ سپهر، ج ۱، ص ۴۳
- ۱۶- همان منبع، ص ۵۷
- ۱۷- روضه الصفا ناصرلی، ج ۱، ص ۱۰۵